



دو دیدگاه در باره طبیعت

بسیار خوب است که مؤسسه حکمت و فلسفه موضوع فلسفه و شناخت طبیعت را انتخاب کرده است. آیا منظور از شناخت طبیعت، طبیعیات به معنایی است که متقدمان می‌گفتند یا بانی بود از باب فلسفه نظریه؟ به اعتقاد بنده بهتر است بگوییم «فلسفه و طبیعت» البته احتمالاً مراد مسئولان مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، علوم طبیعی است که می‌خواهند ارتباطی میان فلسفه و علوم طبیعت را بیان کنند و اینکه فلسفه چه ارتباطی با سایر علوم دارد. فلسفه و طبیعت با فلسفه و علم طبیعت تفاوت دارد، بنابر این ما نمی‌توانیم از نسبت فلسفه و فیزیک به معنای جدید لفظ برسیم. اینکه طبیعت در فلسفه چگونه تلقی می‌شود نظری صرف نیست. ما می‌گوییم طبیعت مرده است؛ مگر هر روز نمی‌خوانیم طبیعت بی‌جان!

قضیه به همین جا ختم نمی‌شود که بگوییم طبیعت بی‌جان و آن را رها کنیم، خیر بلکه باید دید ارتباط ما با طبیعت چیست؟ ما در آن تصرف می‌کنیم که اگر تکیه کردن بر تعریف متروک ارسطو بر جوهر، در فلسفه دکارت نبود، فیزیک جدید نیز مشکلی نداشت. سوء تفاهمی پیش نیاید که بنده معتقدم فیلسوفان، فیزیک را به وجود آورده‌اند و بنای فیزیک را گذاشتند، چنین داعیه‌ای صحیح نیست و هیچ وجهی ندارد اما یک نسبتی میان تفکر و آنچه در عالم پیش می‌آید وجود دارد که این نسبت با تعلیم برقرار نمی‌شود. بنابر این لازم نبود گالیلو فلسفه دکارت را بیاموزد، چنانچه نیوتن قبل از کانت وجود دارد اما به جای اینکه کانت به نیوتن آموزش دهد، نیوتن به کانت تعلیم داد. فلسفه و طبیعت بحثی متفاوت است، در این رابطه یونانی‌ها طبیعت را مبدا نشاط می‌دانستند. برای آن‌ها طبیعت زنده بود و در آن تملق و تصرف نمی‌کنند. در فلسفه ما نیز طبیعت مبدا اول حرکت و سکون است اما در دوره جدید طبیعت به رحمت خدا می‌رود و می‌میرد؛ حال بحثی که در این میان مطرح می‌شود آن است که ارتباط من با این طبیعت چیست، آیا این طبیعت مرده ملک من می‌شود و در آن تصرف می‌کنم. بنابر این با این رویکرد علم تصرف کننده و مسخرکننده بر مبنای فلسفه سقراط، افلاطون، ابن‌سینا و ملاصدرا میسر نبود و آن فلسفه تناسبی با علم تصرف کننده نداشت. فلسفه‌ای که در دوره جدید به وجود آمد طبیعت مرده را در

مقابل بشر و بشر را در مقابل آن قرار داد که این بنا را افلاطون گذاشت او در پیش آمد عالم جدید بی اثر نبوده و عالم جدید با رجوع به فلسفه افلاطون و ارسطو بنا شده است اما با این حال آن فلسفه با فلسفه جدید تفاوت دارد. همانطور که می دانید فلسفه ابن سینا با دکارت تفاوت مبنایی دارد. ما بسیار راحت غزالی را با دکارت مقایسه می کنیم در حالی که مقصد شک غزالی با شک دکارت و آثار و نتایج آن متفاوت است و اگر قیاس می کنیم باید تمامیت قضیه را در نظر گرفت. ما به تبع از غرب طبیعت را مرده می دانیم و در استخدام طبیعت مقلد و ناتوان هستیم، ضمن آنکه در این راستا باید به این نکته توجه کنیم که هماهنگی در کار تکنولوژی ما وجود ندارد چون سازنده تکنولوژی نیستیم هنگامی هم که ناهماهنگی وجود داشته باشد آثار مطلوب به دست نمی آید. اقتصاد، صنعت و تکنولوژی ما بی سامان است چون ما قطعاتی را از جای دیگر گرفته ایم که در آنجا نظم ارگانیکی وجود داشته و حال نمی دانیم باید این قطعات را کجا قرار دهیم و با این تلقی همه چیز ناهماهنگ است هیچ کس هم مقصر نیست نه حکومت، نه دانشمندان نه صنعت. ما چیزهای پراکنده ای را از غرب گرفته ایم که اینها با هم ارتباط ندارند پس نتیجه نمی گیریم. ما همیشه دوست داریم که یک جامعه اخلاقی همراه با صلح، درست و پاکیزه داشته باشیم. که این از فطرت ما نشأت می گیرد؛ مقامی که اخلاق در جامعه یونانی دارد در جامعه جدید ندارد نه اینکه اخلاق از میان رفته باشد و یا اینکه مردم، دیگر اخلاق را دوست نداشته باشند نه! چیزی در هوای تنفسی ما وجود داشته که اکنون وجود ندارد و ما به طور ارادی نخواسته ایم که از آن دور شویم. مدینه ارسطو، مدینه اخلاق است و بی جهت نیست که علمای ما کتاب اخلاق را کتاب سیاست تلقی کرده اند. بنابر این باید گفت سیاست جدید، ضد اخلاق نیست و اخلاق را نفی نمی کند بلکه قانون خاص خودش را دارد و از اصول خود پیروی و تبعیت می کند. ممکن است فردی در زندگی خصوصی خود، فردی اخلاق مدار باشد و این عالم جدید، مصیبتی است که شخص در خانه، زاهد و اخلاقی است اما وقتی بیرون از منزل می آید روابط دیگری بر او حاکم است. بنابر این نباید رفتار او را معطوف به تجدد کنیم، او تجددزده است و عالم متجدد سالم تر است.

ما با طبیعت قهر کرده ایم اما آن را منبع نیرو می دانیم. ما باید نیرو را از طبیعت استخراج کرده و به کارگیریم و ارتباطی با عالم برقرار کنیم، تکنولوژی جدیدی از این نیرو به وجود می آید وقتی به جهان توسعه یافته می رویم، بشر، طبیعت را استخدام و به خدمت خود در می آورد اما چون با آن هماهنگی دارد وقتی وارد شهر آسمان خراش ها با 20 میلیون جمعیت می شود وضعیت اضطرار را مشاهده نمی کند! تردد ماشین ها زوج و فرد نیستند، پس چه می شود که می گویند تهران فقط یک روز هوای سالم داشته است؟! ما به تبع غرب و عالم جدید، طبیعت را مرده می دانیم اما در استخدام طبیعت، مقلد و ناتوان هستیم، هماهنگی در کار و تکنولوژی نمی بینیم چرا که ما سازنده تکنولوژی نیستیم درست است که ما ابوریحان بیرونی، ابن هیثم ها داشته ایم اما نیوتن نداشته ایم، چرا که فیزیک نیوتن، کمال فیزیک ابن هیثم نیست بلکه فیزیک دیگری است. وقتی این ناهماهنگی وجود دارد قهرآ آثار و نتایج مطلوب به دست نمی آید؛ اقتصاد و تکنولوژی بی سامان است ما قطعاتی را که از جاهای ارگانیکی گرفته ایم نمی دانیم باید در کجا قرار دهیم و فکر نمی کنیم هر یک از آنها جایی برای خویش دارد. در این صورت و با این تلقی، همه چیز ناهماهنگ است و چیزهای مختلف در جای حقیقی خود قرار نمی گیرند و کسی در این زمینه مقصر نیست. حکومت، دولت، بازرگان و ... کسی مقصر نیست، بلکه ما چیزی را پراکنده از غرب گرفته ایم و اینجا و آنجا قرار می دهیم که ارتباطی با هم ندارند و نمی توان نتیجه ای از آن گرفت. اگر تمام تکنولوژی روز را می خواهیم قاعده، شرایط و امکان هایی دارد و نمی توان گفت من این را با فکر خودم می خواهم، فکر شما محترم اما عالم جدید قانونی دارد که از آن پیروی می کند، حال اگر دچار ضعف و فرتوتی شده است، نباید کسی فکر کند که فردا از بین خواهد رفت و اگر فکر کنیم این تجدد از بین خواهد رفت، باید بیاندیشیم که چه چیزی می تواند جایگزین مناسبی برای آن باشد؟